هو العلیم

جایگاه ولایت امام علی در واقعه غدیر

نقش راهبری معنوی در رشد و کمال انسان

شرح حدیث عنوان بصری ـ حلم و بردباری و روابط اجتماعی ـ جلسه ۲۲۷

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلّى الله على سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم محمّد
و على اهل بيته الطّاهرين
و اللعنة على أعدائهم أجمعين

اهمیت دهۀ اول ذی الحجه

اهمیت نماز عید قربان و لزوم خواندن آن چه به‌صورت فرادیٰ و چه به‌صورت جماعت

ایام ذیحجه ایام بسیار متبرکه‌ای است و همۀ بزرگان روی این ماه نظر داشتند، مخصوصاً این دهۀ اول، گرچه ادامۀ این دهه تا محرم هم مورد نظر بوده است ولی بیشتر روی همان دهۀ اول نظر بوده و تا آنجایی که بنده به خاطر دارم و در سخنان و رفتار بزرگان مشاهده می‌کردم، نسبت به این دهه عنایت خاصی داشتند. و عید قربان عیدی است برای همۀ افراد نه‌تنها برای آنهایی که در منی هستند و قربانی می‌کنند و از آن جذبات و نفحات و جلواتِ خاصه بهره‌مند می‌شوند که آن خود یک داستان دیگری دارد و واقعاً می‌توان گفت کسی که از حال و هوای مسائل معنوی و عرفانی اطلاعی ندارد، از آن مطالب هم خبری ندارد، افرادی که به حج مشرف می‌شوند و در آنجا قربانی می‌کنند، رمی می‌کنند و حلق می‌کنند و آن آثار خاصه بر آنها مترتب می‌شود، عالم عجیبی است، خیلی عجیب است و تا کسی به این مطالب نرسیده باشد، کیفیت نزول نفحات پروردگار را بر نفوس در یک‌همچنین فضایی با توجه به این شرائط نمی‌تواند ادراک بکند. لذا حال و هوای عید قربان با عید فطر متفاوت است، گرچه در هر دو عید یک نماز است و بسیار هم تأکید شده است و رفقا در روز عید، حتماً نماز را بخوانند چه با جماعت و چه فرادیٰ. و دیده می‌شود که نسبت به نماز عید قربان قدری تساهل إعمال می‌شود، در حالتی‌که در روز عید قربان، نماز عید از نقطه‌نظر تأثیر اگر بیشتر از عید فطر نباشد کمتر نیست. و به‌طورکلی حال و هوای روز عید قربان با روز عید فطر متفاوت است، کیفیت نزول نفحات فرق می‌کند، نحوۀ آن و آن جنبه‌های توحیدی در عید قربان قوی‌تر است از جنبه‌های نفحات و رحمات پروردگار، رحمت‌هایی که در روز عید فطر می‌آید، آن (عید فطر) جنبۀ رحمتش وسیع‌تر است ولی در این (عید قربان) جنبۀ توحیدی قوی‌تر است. علی‌کلّ‌حال همۀ اینها برای حرکت انسان لازم است، هم آن و هم این.

دیدگاه متفاوت افراد نسبت به مسئلۀ غدیر:

۱ـ انکار اصل وقوع جریان غدیر

مطلبی که به نظر بنده رسید که امشب خدمت رفقا عرض کنم، مربوط به عید غدیر است، قضیۀ عید غدیر عجیب دستخوش تلاطم هجمات مختلف از هر سو قرار گرفته و به‌خصوص در این سال‌های اخیر از هر طرف در اصل قضیه یا حتی در استناد قضیه، مسائل و شبهات و مطالبی مطرح می‌شود و هر کسی بنا بر تفکر و سلیقه، این قضیه را بازگو می‌کند، حتی دیده شده که صراحتاً این مطلب را انکار کردند، یعنی اصلاً واقعه را انکار می‌کنند! خیلی عجیب است که انسان به جایی برسد که [چنین مطلب مسلّم و متواتری را هم انکار کند!] مثل این که الآن بنده بگویم: این جریان جنگ جهانی اول و دوم، اصلاً بیخود است! اصلاً یک‌همچنین قضایایی اتفاق نیفتاده! کدام‌یک از ما در آن زمان بودیم؟! هیچ‌کدام! پس نیست! می‌گویند: «اینها را در کتاب‌ها نوشتند» بگویم: بیخود در کتاب‌ها نوشته، اصلاً چه کسی گفته که جنگ جهانی اول و دوم اتفاق افتاده؟! بنده به کلی انکار می‌کنم. می‌گویند: «پس این همه مسائل، این خرابی‌ها از کجا است؟» می‌گویم: همین‌طوری خودش خراب شده؟! زلزله آمده؟! یعنی وقتی که قرار باشد که انسان از درِ انکار بربیاید، دیگر هیچ حد یقفی ندارد، همه چیز را انکار می‌کند!

واقعه‌ای که تمام افراد از شیعه و سنی و غیر اینها این قضیه را به تواتر و بالاتر از تواتر نقل کردند، امروزه می‌بینیم که گروهی می‌آیند و اصلاً اصل قضیه را انکار می‌کنند! خب اینها یک عده هستند.

۲ـ تشکیک در محتوای غدیر

تشکیک در عقل پیامبر، لازمهٔ تشکیک در محتوای غدیر

بعضی‌ها در محتوای مسئلهٔ غدیر شبهه می‌کنند، تشکیک می‌کنند، و همان‌طور که خب حتی خیلی از اهل تسنن این مطالب را بیان می‌کنند که پیامبر فقط به‌صرف عنوان یک عقد دوستی و محبت آمد و این مطلب را بیان کرد که خب این طرز تفکر هم از سابق نسبت به این مسئله بوده، چون اگر قرار باشد که از این قضیه قدری جلوتر برویم پای خیلی از مسائل به وسط می‌آید و گریبانگیر مرام و مکتب خیلی از افراد خواهد شد. لذا مطلب و جریان غدیر را در همین مرتبه متوقف می‌کنند که «پیغمبر آمد و فرمود که این اهل‌بیت من، افراد شایسته‌ای هستند و سزاوار است که با آنها محبت و مودت و معاشرت را ادامه بدهید و این همه مردم را جمع کرد که فقط این حرف را به آنها بزند»! جداً اگر پیغمبر یک‌همچنین قصدی داشت، ما در عقل یک‌همچنین پیغمبری تشکیک می‌کردیم! برو و برگرد ندارد، یعنی اینها که می‌آیند این مطالب را می‌گویند، اصلاً خودشان نمی‌فهمند که دارند زیرآب پیغمبر خودشان را می‌زنند و اصلاً دارند او را از حیّز یک آدم عاقل، ساقط می‌کنند! پیغمبر سی هزار نفر را در آن گرما جمع کند، سه روز بیا و برو و... و بعد هم بالای منبر برود و بگوید که «اینها را دوست داشته باشید»! این مطلب از یک آدم عاقل ساخته نیست.

۳ـ حمل جریان غدیر بر صرف حکومت و خلافت ظاهری

عدم فرق بین حکومت امیرالمؤمنین با حکومت دیگران، لازمهٔ حمل جریان غدیر بر خلافت و حکومت ظاهری

بعضی‌ها هم این مسئلهٔ غدیر را به‌عنوان یک مسئلهٔ حکومت ظاهری و خلافت ظاهری تعبیر کردند که «رسول خدا همان‌طوری‌که در این دورانِ زمامداری خود در مدینه، [حاکم بود و حکومت می‌کرد، در روز غدیر هم علی را به‌عنوان حاکم معرفی کرد»]، چون پیغمبر در مکه که حکومت نداشت، پیغمبر سیزده سال در مکه به جای حاکم، محکوم بود! سه سال که دعوت او مختفیاً بود، ده سال بعد هم که همه‌اش مورد اذیت و آزار و حبس و حصر در شعب ابی‌طالب بود و بعد هم که هجرت از مکه به مدینه بود، در مکه حکومتی نبود، خبری نبود، به مدینه که آمدند، این مسئلهٔ حکومت در مدینه به‌وجود آمد و بعد هم آمدند و مکه را گرفتند و فتح کردند و امثال‌ذلک. این قضیهٔ غدیر را به خلافت و حکومت تعبیر می‌کنند و اینجاست که برای سایر افراد این شبهه پیش می‌آید که «آخر این حکومت چه قیمتی دارد که پیغمبر ـ خیلی دقت کنید، اینجا بزنگاهی است که گمان می‌کنم افرادی که در شبهه افتادند به‌خاطر این قضیه و این مسئله بوده است ـ این مردم را جمع کند و بگوید: همان‌طوری‌که بنده در زمان خودم حاکم بودم، بعد از من هم علی باید خلیفه و حاکم باشد»؟! خب مگر این حکومت چیست؟ مگر این حکومت چه ارزشی دارد؟ مگر این زمامداری چه ارزشی دارد که انسان بیاید و یک‌همچنین کاری را انجام بدهد؟! زمامداری یعنی این که شخصی بگوید: «فلان جا جاده بسازید، فلان جا بیمارستان بسازید، فلان جا را آباد کنید، فلان مبلغ را در فلان مورد صرف کنید»، خب این یک چیز عادی است، این یک امر مهمی نیست که حتماً باید پیغمبر این‌قدر اصرار و تأکید نسبت به آن داشته باشد!

حالا ما می‌گوییم: خود امیرالمؤمنین که در مدینه یا در مکه به‌عنوان حاکم بودند، خب همه جا که حکومت نمی‌کردند، حکومت حضرت فقط منحصر به کوفه بود، در یمن یک شخص حکومت می‌کرد، در بصره یکی دیگر حکومت می‌کرد، در کجا یکی دیگر حکومت می‌کرد، اینها جاهای مختلفی بودند که افراد از طرف آن حضرت در آنجاها حکومت می‌کردند، ولی خود حضرت یا در مدینه بودند یا در کوفه بودند، از دایرهٔ کوفه که خارج نبودند. آنها هم که این کار را می‌کردند، چه‌کار می‌کردند؟ رتق و

فتق امور می‌کردند، شاکی می‌آمد، مدعی می‌آمد، مستمند می‌آمد، حاجتمند می‌آمد، سارقی می‌آمد، خب اینها جلوگیری می‌کردند، همین کارهایی که خب یک حاکم و یک امیر باید در محدودهٔ ماموریت خود این مسائل را انجام بدهد، [ولی] آیا یک حکومت این‌قدر ارزش دارد که پیغمبر سی هزار نفر را جمع بکند و بگوید که بعد از من، علی حاکم باشد؟! این چه ارزشی دارد؟ این حکومت‌هایی که ما الآن داریم در دنیا می‌بینیم، خب حالا یکی بالاتر یکی پایین‌تر، یکی کمتر، یکی بیشتر، این چه ارزشی دارد؟!

وانگهی این همه افراد هم بودند که اینها حکومتشان مورد تأیید مردم بود، مثلاً عمر بن عبدالعزیز، خب این حکومتی که او کرد مورد تأیید مردم بود و مردم او را به عدالت می‌ستودند و در تشییع جنازهٔ او اشک می‌ریختند و گریه می‌کردند. خب این هم حکومت کرد دیگر، مردم هم دوستش داشتند، حتماً همه که مثل یزید و هشام بن عبدالملک و هارون و... نبودند، عمر بن عبدالعزیز هم در میان آنها بود.

۴ـ حمل جریان غدیر بر نصب امیرالمؤمنین به‌عنوان یک مرجع دینی و پاسخگوی به مسائل و احکام شرعی

این [حکومت] چه قضیه‌ای است؟ این علت [(ایجاد جریان غدیر به‌خاطر حکومت)]، باعث شده که حتی به‌طورکلی ارزش این حکومت برای این افراد تبدیل به یک ضد ارزش بشود و بگویند که اصلاً پیغمبر، امیرالمومنین علیهماالسلام را برای حکومت نیاورد که به مردم معرفی کند، پیغمبر امیرالمؤمنین را به‌عنوان یک مرجع دینی که مردم مسائل شرعی و احکامشان را از او فرابگیرند، به مردم نشان داد والاّ خود حکومت که خب چیزی نیست که حالا علی باید حاکم باشد، چه علی بگوید که فلان جا نخلستان بکارید، چه قیس بن سعد بن عباده بگوید که در فلان جا نخلستان بکارید، هر دو را نخلستان می‌کارند دیگر، این که تفاوت نمی‌کند، چه علی بگوید که فلان جا برای تعدی و تجاوز آمدند، آنها را دفعشان کنید، چه کس دیگری بگوید، بالأخره در هر دو، لشگر اسلام باید برود و آنها را دفع بکند، تفاوتی نمی‌کند. حالا در بعضی مسائل هم که خب برایشان شبهه‌ای، چیزی پیدا بشود، می‌آیند پیش امیرالمؤمنین و مشورت می‌کنند، مگر آن خلیفهٔ ثانی نمی‌آمد و در مسائل با امیرالمؤمنین مشورت می‌کرد، حضرت هم مشورتش را پاسخ می‌دادند دیگر، محل مشورت قرار می‌گرفتند، این‌طور نبود که حضرت کنار بنشینند و به آنها پاسخی ندهند.[۱]

عدم فهم مسئلهٔ غدیر، علت اختلاف دیدگاه افراد نسبت به مسئلهٔ غدیر

یعنی می‌خواهم خدمتتان عرض کنم که اینها [(اختلاف دیدگاه‌ها راجع به مسئلهٔ غدیر)] علتی دارد، سببی دارد، چون به مسئلهٔ غدیر پی نبردند مطلب غدیر را حمل بر مطالب دیگری کردند، حمل بر قضایای دیگری کردند، گفتند: اگر حکومت است، خب حکومت را همه دارند انجام می‌دهند، این که چیزی نیست، حتماً که نباید فرض کنید که حاکم، یک فردِ ظالمِ قسی القلبِ جاهلِ جابرِ از خدا بی‌خبری باشد که این‌طور باشد، نه، حاکم هم داریم که حاکم صالح، عادل، آدم خوب، کارها را انجام می‌دهد، به همه هم رسیدگی می‌کند، به ضعفا رسیدگی می‌کند، به مستمندان رسیدگی می‌کند، حوائج حاجتمندان را برآورده می‌کند و همه هم از او راضی هستند، خب چه مشکلی پیش می‌آید؟ چه اشکالی در اینجا پیش می‌آید؟ لذا قضیهٔ غدیر را حمل کردند بر پیشوایی روحانی و مرجعیت دینی نه یک خلافت ظاهری. اتفاقاً از مرحوم آیةالله بروجردی ـ رحمة الله علیه ـ هم گاهی یک‌همچنین مطالبی به این کیفیت شنیده شده که راجع به تقریب بین تشیع و تسنن، مطلبی داشتند که به خیلی از مزاق‌ها هم این مطلب خوش آمده و مورد تأیید قرار گرفته، ایشان می‌گفتند:

> الآن مسئلهٔ اختلاف ما با اهل تسنن بر اساس خلافت امیرالمؤمنین نیست! چون خلافت امیرالمؤمنین قضیه‌ای بوده مربوط به هزار و چهارصد سال پیش، خب آن هزار و چهارصد سال پیش هم که

---

[۱] ***البرهان في تفسير القرآن***، ج ۱، ص ۳۷۴؛ ***تفسير كنز الدقائق***، ج ۱۲، ص ۱۸۲.برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ***امام شناسی***، ج ۱، ص ۲۶۵ ـ ۲۶۸ و ج ۱۱، ص ۳۸ ـ ۴۰ و ص ۱۰۱ ـ ۱۰۳ و ۱۴۰ ـ ۲۰۰.

گذشت، واقعه‌ای بود تاریخی، قضیه‌ای بود تاریخی و آن هم تمام شد، در قضیه‌ای که گذشته که دیگر نمی‌آیند دعوا کنند.

فرض کنید که در ده سال پیش یک جا زلزله آمد، خب زلزله آمد و تمام شد، خب حالا چه‌کار کنیم؟! فرض کنید پانزده سال پیش یک جا صاعقه آمد و صد نفر مردند، خیلی‌خوب تمام شد، حالا ما بیاییم صحبت چه چیزی را بکنیم؟! واقعه‌ای شده و انجام شده و تمام شده. قضیهٔ غدیر و نصب خلافت و مطالبی که در آن زمان بوده، اختلافی که در آن زمان بوده، این قضیه‌ای بوده برای هزار و چهارصد سال پیش و انسان در مطلبی که در سابق اتفاق افتاده که نمی‌آید بحث کند، ما باید در مطلب روز بحث کنیم، در مطالبی که جدید است، پیوسته برای انسان این مطالب حادث می‌شود، یا در مطالب آینده. نسبت به مطالب گذشته دیگر گذشته، ما بیاییم چه بگوییم؟! مطلبی که در اینجا باقی می‌ماند احکام شرع است، ما (شیعه) می‌گوییم باید احکام شرع را از ائمه علیهم‌السلام فرا بگیریم، اینها (اهل تسنن) می‌گویند: «نه، از هر کسی گرفتید، از آن چهار نفر، اینها اشکالی ندارد»، ما فقط در این اختلاف داریم و باید روی این مسئله صحبت کنیم، جهات ترجیح را در اینجا مدنظر قرار بدهیم و مطالب به هم نزدیک بشود، مسائل به هم نزدیک بشود.

خب این حرف هم که همین شد، این چه تفاوتی کرد؟ این که بدتر شد! وقتی که می‌گویند: «قضیهٔ غدیر برای هزار و چهارصد سال پیش است و ما در این قضیه اختلاف نداریم»، این یعنی چه؟ یعنی در جریان غدیر، کلام پیغمبر، پیشواییِ معنوی بود، معنایش این است دیگر، پس چرا کسی حرفی نمی‌زند؟ چرا مطلبی مطرح نمی‌کند؟ می‌بینید این که همان است، یک مطلب است. ایراد مسئله سر این است که ما هنوز مطلب غدیر را نفهمیدیم! این مسئله سرِ این است، چرا؟ علتش را اول خدمتتان عرض کردم، ما به حقیقت ولایت و عرفان و توحید و ربط ولایت در عالم وجود با نفوس اطلاع پیدا نکردیم، لذا می‌گوییم: «قضیهٔ غدیر برای هزار و چهارصد سال پیش است، آن هم گذشت و تمام شد، بیاییم راجع به مطالب امروز صحبت کنیم»! چه تمام شد؟! تمام شد یعنی چی؟! مگر قضیهٔ عید غدیر، جنگ جهانی اول و دوم است که تمام بشود یا قضیه‌ای است که بیاید و برود و بعد هم خب پرونده‌اش بسته بشود و فقط در کتاب‌ها بنویسند؟ عزیز من! جناب آیةالله بروجردی ـ رحمة الله علیه ـ قضیهٔ غدیر ابتدایش هزار و چهارصد سال پیش بوده [ولی] انتهایش روز قیامت است. چه «هزار و چهارصد سال پیش قضیه‌ای بود تمام شد، ما دیگر حرفی نداریم، حالا برویم سراغ احکام و برویم در مرجعیت دینی ببینیم که باید به چه کسی مراجعه کرد، آیا باید به اهل‌بیت مراجعه کرد یا به ابوحنیفه و امثال‌ذلک»؟! قضیهٔ غدیر واقعه‌ای است که شروعش هزار و چهارصد سال پیش بوده، بسیارخوب، [اما] انتهایش چه موقعی است؟ انتهایش روز قیامت است، انتهایش این است.

۵ـ ولایت، اصل و اساس در جریان غدیر

حکومت و خلافت ظاهری، زیرمجموعه و فرع مسئلهٔ ولایت

یعنی الآن که امشب، شب شنبه است، عید غدیر است، فردای شنبه هم عید غدیر است، یک‌شنبه هم عید غدیر است و پنج‌شنبهٔ دیروز هم عید غدیر بود، ما در هر لحظه لحظهٔ غدیر داریم حرکت می‌کنیم و جلو می‌رویم، این است معنا. پیغمبر که آمدند و فرمودند: «**علی خلیفهٔ بعد از من است و آن ولایتی که من بر شما داشتم، آن ولایت را علی هم بر شما دارد**»[۱] این یعنی چه؟ یعنی تمام امور شما، امور شخصی شما، امور خانوادگی شما، امور اجتماعی شما، هر کاری که می‌خواهید بکنید، هر عملی که می‌خواهید انجام بدهید، حتی هر عملی که نسبت به خودتان و شخص خودتان می‌خواهید انجام بدهید، قبلاً باید از علی اجازهٔ آن را بگیرید، او در اختیار و اراده، از خود شما به شما نزدیک‌تر است. این

---

۱ رجوع شود به *الکافی*، ج ۱، ص ۴۲۰؛ *تفسیر القمی*، ج ۱، ص ۱۷۴.

است معنایش. خب معنای ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡ﴾[1] چیست؟ معنایش این است دیگر، آن ولایتی که من در این مدت ده سال در مدینه بر شما داشتم (حالا غیر از مکه) آن ولایت بعد از من در این وجود استمرار پیدا می‌کند.

بله، در زیرمجموعهٔ این ولایت، خب حکومت هم هست، خلافت هم هست، امر و نهی هم هست. وقتی که علی می‌فرماید فرض کنید که فلان خانه را بساز، خب این حکومت است دیگر، وقتی که علی می‌فرماید: برو لباس جنگ بپوش و برای دفاع به فلان جا حرکت بکن، خب این معنای حکومت است دیگر، پس معنای خلافت چیست؟ وقتی علی می‌فرماید شما از این شهر به شهر دیگر حرکت کن، این معنا معنای حکومت است دیگر، معنای خلافت است.

> عمر می‌خواست سلمان را برای حکومت بر مدائن بفرستد، سلمان گفت: من از تو اجازه نمی‌گیرم، من از کسی دیگر اجازه می‌گیرم، اگر او اجازه داد می‌روم. آمد پیش امیرالمؤمنین علیه‌السلام، حضرت فرمودند: «**برو**.»[2]

خب حالا حاکم کیست؟ حالا او (عمر) هرچه بگوید من حاکم هستم، [بیخود می‌گوید،] حاکم این (امیرالمؤمنین علیه‌السلام) است، او (عمر) بیخود در هوای خودش، در عالم تخیل خودش می‌گوید که حالا من حاکم هستم و سلمان از طرف من دارد می‌رود! سلمان می‌گوید: «من از کسی دیگر اجاز می‌گیرم، اگر اجازه داد می‌روم، اگر اجازه نداد، نمی‌روم.» این می‌شود معنای حکومت. این حکومت در زیرمجموعهٔ این ولایت قرار می‌گیرد و از فروع این ولایت است، والاّ نه‌اینکه حکومت ارزش دارد، اصلاً حکومت ارزشی ندارد، اصلاً حکومت قیمتی ندارد. آن ولایت است که می‌آید و در انسان دخل و تصرف می‌کند و انسان را به همان اراده و خواستی که مورد نظر او است راهنمایی می‌کند، ما اسم این را حکومت و خلافت می‌گذاریم. و آن ولایت ابتدایش چه موقعی است و انتهایش چه موقعی است؟ ابتدایش هزار و چهارصد سال پیش در روز غدیر بوده و انتهایش تا روز قیامت است، چه موقعی تمام می‌شود؟!

حصول کمال در انسان‌ها، فلسفهٔ ایجاد غدیر

و چقدر این حرف جای تأمل دارد که انسان با اهل تسنن بگوید که «مسئلهٔ خلافت که تمام شد، ما مشکلی با هم نداریم، مطلبی نداریم، حالا بیاییم سراغ احکام، خیلی‌خوب، حالا تو نماز را این‌طوری می‌خوانی، ما این‌طوری می‌خوانیم، این مسئلهٔ خیلی مهمی نیست، دیگر مشکل حل است»! اصل قضیه این است که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم غدیر را ایجاد کرد برای اینکه بخواهد ما را به کمال برساند، اگر غدیری نبود همهٔ انسان‌ها ناقص و در جاهلیت می‌مردند، این مطلب را چه می‌فرمایید؟! نماز را روی مهر خواندن یا روی فرش خواندن که خیلی مطلبی نیست، این که مسئله‌ای نیست که آسمان به زمین بیاید برای اینکه انسان روی مهر نماز بخواند یا روی فرش بخواند. بله، خب انسان باید اطاعت کند که نماز را روی مهر بخواند. یا این که فرض بکنید که دست را روی زانو قرار دادن یا بر روی شکم قرار دادن مثل اهل تسنن، این مسئله‌ای نیست که انسان بخواهد بگوید به‌خاطر این یک قضیه و این یک مطلب، زمین و زمان زیر و رو می‌شود. آنچه حقیقت مسئله است این است که در این پنجاه سالی که خدا به تو عمر داده، در این شصت سالی که عمر داده، در این هفتاد سالی که عمر داده، آیا این هفتاد سال و شصت سال و پنجاه سال، توانست تو را به مطلب برساند یا نه؟ این است که آسمان و زمین زیر و رو می‌شود، این است که باید به‌دنبال کسی بگردی که این پنجاه سالِ تو را به فعلیت

---

[1] سوره احزاب (۳۳) آیه ۶. ***امام شناسی***، ج ۵، ص ۷۳:
«پیغمبر أولی و سزاوارتر است به مؤمنان، از خودشان به خودشان.»

[2] ***الاحتجاج***، ج ۱، ص ۱۳۰ ـ ۱۳۲؛ ***الفضائل***، ابن‌شاذان قمی، ص ۸۶.

برگرداند، این استعداد شصت ساله را به فعلیت برساند. این مسئله است. این فقط در وجود علی است، دیگران، خلفاء ثلاثه و افراد دیگر و اشخاص دیگر، هر کسی که می‌خواهد باشد، آنها نمی‌توانند این مطلب را محقق کنند، فقط علی می‌تواند. لذا پیغمبر می‌فرمایند که باید علی باشد، بعد از علی، امام حسن باشد، بعد سید الشهدا باشد، بعد امام سجاد علیهم‌السلام باشد و همین‌طور در تتمه.[1]

مسئلهٔ غدیر قضیه‌اش این است که انسان برای رسیدن به فعلیات، خود را در تحت اراده و اختیار یک ولیّ کامل قرار بدهد، وقتی که مسئله این است آن‌وقت چطور ما می‌توانیم بگوییم که مطلب غدیر برای هزار و چهارصد سال پیش است؟! اتفاقاً قضیهٔ غدیر امروز از هر زمانی برای ما واجب‌تر و لازم‌تر است، امروز نیاز ما به وجود امام و به آن ربط با امام از هر زمانی بیشتر است، منتها ما معتقد هستیم بر اینکه امام حاضر و حیّ با اشراف و سیطره‌ای که بر قلوب و نفوس دارد، آن ربط را ایجاد می‌کند، آن نور را می‌تاباند و آن حقیقت را در انسان به‌وجود می‌آورد، بقیه نه، نسبت به این مسئله جاهلند و در انتظار و در غیبت به سر می‌برند.

انحصار فهم جریان غدیر به عرفا و اولیای الهی

این نکته نکته‌ای است که بزرگان [آن را مد نظر قرار می‌دهند.] و مولانا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به این نکته اشاره دارد در آنجایی که می‌فرماید: «غرق نورم گرچه شد سقفم خراب!» واقعاً خیلی عجیب [می‌فرماید!] می‌گویند: «مولانا از اهل تسنن است»! جداً این اشعاری که مولانا دارد و تعاریفی که مولانا از امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌کند، اگر این تعاریف را یک شیعه از امیرالمؤمنین می‌کرد، خود شماها به این فرد شیعه، غالی و غُلُو نمی‌گفتید؟ اگر یک شیعه، یک عالم شیعه می‌آمد و این مطالبی را که این مرد بزرگ راجع به امیرالمؤمنین دارد، می‌گفت، آیا نمی‌گفتید این آدم غلو کننده و غالی و... است؟!

اشعار عالی و راقی مولانا در مسئلهٔ ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

«غرق نورم گرچه شد سقفم خراب»؛ می‌فرماید: گرچه خانهٔ من ازبین رفت، وقتی که بزرگ خاندان ازبین می‌رود می‌گویند سقف خانه خراب شده، پدر اگر از دنیا برود یا مادری به مصیبتی مبتلا بشود می‌گویند این خانه سقفش خراب شده، می‌فرماید: گرچه سقف خانهٔ من خراب شد ولی من غرق نورم؛

غرق نورم گرچه شد سقفم خراب *** روضه گشتم گرچه هستم بوتراب

بعد می‌فرماید:

راز بگشا ای علی مرتضی *** ای پس از سوء القضاء، حسن القضاء

آیا شما از این کلام صریح‌تر سراغ دارید که صریحاً نفی خلافت غاصبانهٔ آن خلفای ثلاثه را می‌کند؟ خلفای ثلاثه را می‌فرماید سوء القضا، دیگر چطوری بگوید؟ با چه زبانی بگوید که خلافت اینها سوء القضا بود؛ «ای پس از سوء القضا حسن القضاء»! «یا تو واگو آنچه عقلت یافته است»، این اشعار به نظرم آمد تااینکه خدمت رفقا بگویم که آن کسی که قضیهٔ غدیر را فهمید مولانا بود، این مولانا فهمید که غدیر چه خبر است!

یا تو واگو آنچه عقلت یافته است *** یا بگویم آنچه بر من تافته است

---

[1] ***کفایة الأثر***، ص ۱۷:

«... قُلتُ یا رَسولَ اللهِ فَکَمِ الأئِمَّةُ بَعدَکَ؟ قالَ: "بِعَدَدِ حَوارِیّ عِیسَی و أسباطِ موسَی و نُقَباءِ بَنِی إسرائِیلَ" قُلتُ: یا رَسولَ اللهِ فَکَم کانوا؟ قالَ: "کانوا اثنَی عَشَرَ و الأئِمَّةُ بَعدِی اثنا عَشَرَ أوَّلُهُم عَلِیُ بنُ أبِی‌طالِبٍ و بَعدَهُ سِبطایَ الحَسَنُ و الحُسَینُ فَإذا انقَضَی الحُسَینُ فابنُهُ عَلِیٌّ فَإذا انقَضَی عَلِیٌّ فابنُهُ مُحَمَّدٌ فَإذا انقَضَی مُحَمَّدٌ فابنُهُ جَعفَرٌ فَإذا انقَضَی جَعفَرٌ فابنُهُ موسَی فَإذا انقَضَی موسَی فابنُهُ عَلِیٌّ فَإذا انقَضَی عَلِیٌّ فابنُهُ مُحَمَّدٌ فَإذا انقَضَی مُحَمَّدٌ فابنُهُ عَلِیٌّ فَإذا انقَضَی عَلِیٌّ فابنُهُ الحَسَنُ فَإذا انقَضَی الحَسَنُ فابنُهُ الحُجَّة"... .»

اگر نگویی من می‌گویم که چه خبر است! و بر من تافته و فهمیدم که قضیه چه خبر است!

یا تو واگو آنچه عقلت یافته است *** یا بگویم آنچه بر من تافته است

«از تو بر من تافت چون داری نهان»؛ چرا داری مخفی می‌کنی؟!

از تو بر من تافت چون داری نهان *** می‌فشانی نور چون مه بی‌زبان

در خانه نشسته‌ای، تو را در خانه محصور کردند، مطرود کردند، نشسته‌ای و هیچ تظاهر نمی‌کنی، هیچ بیرون نمی‌آیی، هیچ سروصدایی نداری، ولی بی‌زبان همین‌طور داری نور را به آن قلوبی که باید برسانی می‌رسانی. تصرف ولیّ این است، ولیّ نیاز ندارد که بیاید برحسب ظاهر چه کند، از همان‌جا هم که نشسته دارد کار خودش را انجام می‌دهد؛ «می‌فشانی نور چون مه بی‌زبان»،

چون توئی باب مدینه علم *** چون شعاعی آسمان حلم را

باز باش ای باب بر جویای باب *** تا قشور از تو رسند اندر لُباب

«باز باش ای باب» نه بر هر کسی، آنهایی که تو را کنار گذاشتند، آنها لایق تو نبودند که رفتند سراغ این و آن! بر جویای باب باز باش؛ آن کسی که دارد دنبال باب می‌گردد، دارد دنبال در می‌گردد، برای او باز باش،

باز باش ای باب بر جویای باب *** تا قشور از تو رسند اندر لُباب

باز باش ای باب رحمت تا ابد *** بارگاه ما له کفواً احد[1]

خب مولانا دارد می‌فرماید که این در باید همیشه باز باشد، امیرالمؤمنین باید همیشه باشد، قضیه مربوط به هزار و چهارصد سال نیست، باید همیشه باز باشد، الآن که من دارم این اشعار را می‌گویم باید باز باشد، الآن تو داری بر دل من می‌تابی، الآن من دارم حس می‌کنم، الآن من روح پیدا کردم، الآن من نور پیدا کردم، می‌فرماید: الآن دارم این را احساس می‌کنم. پس اینها هستند که این مطلب را دریافتند.

خب دیگر بیش از این مجالی برای ادامه نیست. و من خواستم به همین مقدار، فقط یک توجهی نسبت به مسئلهٔ غدیر بدهم که قضیهٔ غدیر، قضیهٔ تثبیت ولایت است، خلافت و حکومت و امثال‌ذلک، اینها در زیرمجموعهٔ این مسئله قرار می‌گیرد نه به‌عنوان یک اصل اساسی بدون توجه به این قضیه.

لزوم اهتمام نسبت به اشاعهٔ عید غدیر

لذا بزرگان و اولیای الهی همیشه به قضیهٔ غدیر خیلی به دیدهٔ اعجاب می‌نگریستند، و همان‌طوری‌که خود رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم هم فرمودند: «أفضَلُ أعیادِ اُمتی، یومُ غدیرِ خم (عید غدیرخم)»،[2] از همهٔ اعیاد برای امت من، روز عید غدیر مهم‌تر است، این به همین جهت است، دلیلش هم خب روشن است و مرحوم آقا و اولیای الهی ـ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ـ همه سعی داشتند که امروز را خیلی محترم بشمارند و جشن بگیرند و تأکید می‌کردند بر این که این مطلب را اشاعه بدهند و تبلیغ بکنند. و ما نباید منتظر بشویم ببینیم که فرض بکنید یک جایی مجلسی هست، برویم شرکت بکنیم، نه، چه اشکال دارد که انسان مثلاً به‌عنوان روز عید، چند نفر از دوستان را منزلش دعوت کند یا عصری مجلسی بگیرد و چهار نفر را دعوت کند، لازم نیست که حتماً چهل، پنجاه نفر، صد نفر باشند، چهار نفر، پنج نفر، ده نفر، اینها به‌عنوان عید بیایند و شرکت کنند، شیرینی بگیرید و در منزل [افراد را دعوت کنید.] و این مطلب و این قضیه به‌عنوان فرهنگی است که نشان‌دهندهٔ هویت دینی ما است، هویت دینی ما غدیر است نه‌اینکه فقط احکام شرعی، احکام شرعی را که در توضیح

---

[1] ***مثنوی معنوی*** (میرخانی)، دفتر اول، بخش ۱۶۴، خدو انداختن خصم در روی امیرالمؤمنین [علیه‌السلام].

[2] ***الأمالی***، شیخ صدوق، ص ۱۲۵.

المسائل هم نوشته‌اند، هویت دینی ما و حقیقت دین ما و واقعیت ما غدیر است. اگر شما مسئلهٔ ولایت را از دین سلب کنید، ما می‌شویم صفر، صفر، صفر! یک خط این طرفش و یک خط هم آن طرفش، هیچ! اگر آن ولایت بیاید همه چیز هست و وقتی که نباشد هیچ چیزی نیست.

اختلاف شیعه با سنی یعنی اختلاف حقیقت با مجاز

اختلاف ما با برادران اهل تسنن، اختلاف در نقص و کمال است، اختلاف در [جاهلیت] و اسلام است، اختلاف در حقیقت و مجاز است، اختلاف در واقع و اعتبار است و این دو هیچ‌وقت با هم جمع نمی‌شوند. حقیقت کجا با مجاز جمع می‌شود؟! واقع کجا با مجاز جمع می‌شود؟! کجا جمع می‌شود؟! این مطلب، مسئلهٔ خیلی مهمی است، إن‌شاءالله که رفقا نسبت به این قضیه اهتمام بلیغ داشته باشند و این عید را خیلی محترم بشمارند و برکاتی که برای سلاّک در یک‌همچنین روزی حاضر می‌شود و در یک‌همچنین شبی که شب عید غدیر باشد، اینها خیلی زیاد است، یعنی آن‌قدر این مسئله فوران دارد که حتی دیگر نیازی به تحقیق و تبلیغ و... هم ندارد، آثارش پیدا است و آثارش روشن است.

إن‌شاءالله که خداوند همهٔ ما را از برکات و نعمات ولایت و مواهبی که به‌واسطهٔ وجود ولایی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ائمه علیهم‌السلام نصیب شیعیان و خواص از شیعیان می‌شود، بهره‌مند بگرداند.

اللهمّ صل علی محمّد و آل محمّد